



## سبک مثل قاصدک

کرمی، کرم خاکی کوچولو سرش را بالا گرفت و به شاخه‌ی درخت توت نگاه کرد و کرم ابریشمی را دید. کرمی از کرم ابریشم پرسید: «پس کی پروانه می‌شی؟» کرم ابریشم جواب داد: «اول باید پيله‌ام رو کامل کنم و کمی اون تو بمونم». کرمی با ناراحتی پرسید: «وقتی پروانه بشی، دیگه با من دوست نیستی؟» کرم ابریشم لبخند زد و جواب داد: «ما همیشه با هم دوستیم». کرمی هم لبخند زد و گفت: «پس من همین‌جا منتظرت می‌مونم». کرم ابریشم چشمکی زد و توی پيله‌اش رفت. خورشید رفت و آمد. آمد و رفت. باد به آرامی ابرها را جلوی خورشید آورد. کفشدوزک که زیر درخت خوابیده بود، از خواب پرید و گفت: «چقدر وول می‌زنی کرمی!». کرمی جواب داد: «منتظرم». کفشدوزک با تعجب پرسید: «منتظر کی؟» کرمی به بالای درخت نگاه کرد و جواب داد: «منتظر دوستم. قراره پروانه بشه». کفشدوزک خندید و گفت: «کی تا حالا دوستی کرم خاکی و پروانه رو دیده؟!» بعد بال زد و نشست کنار پيله و با صدای بلند گفت: «دیدي راست گفتم. پروانه از توی پيله بیرون اومده و رفته». و غش غش خندید. باد تندتر وزید و پيله‌ی خالی را کند و به زمین انداخت. آسمان پر از ابرهای تیره شد. کرمی به پيله‌ی خالی و بعد به آسمان نگاه کرد و گفت: «اما اون برمی‌گرده».

همان‌موقع یک قطره باران روی صورتش چکید. کرمی زیر یک برگ رفت و همان‌جا ماند. کمی بعد باران که تمام شد پروانه برگشت و قاصدکی به کرمی داد. کرمی قاصدک را گرفت و مثل پروانه به آسمان رفت.

فرزانه فراهانی

مریم پیروز مهر

